



فلسفه خاتمیت از منظر کلام جدید

نویسنده: معرفت، محمد هادی

علوم قرآن و حدیث :: پیام جاویدان :: پاییز 1383 - شماره 4

از 6 تا 17

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/4772>

دانلود شده توسط : جعفر رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:30:42

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com

فلسفه خاتمیت از منظر کلام جدید

محمد هادی معرفت

چکیده

با بعثت پیامبر اسلام (ص) چه تحولی در جهان بشریت و نیز در ساختار شریعت رخ داد که دین اسلام را خاتمه‌الادیان موجب گردید؟

این دگرگونی شگرف از دو سو قابل ملاحظه است: شکوفایی استعدادها از یک سو، و جامعیت و کمال شریعت از سوی دیگر...

بشریت پس از قرن‌ها تجربه تلخ و شیرین و نیز تأثیرپذیری از تعالیم مستمر انبیا و حکما و فرهیختگان، آرام آرام به جلو رفته و ارتقا یافته تا آنجا که قادر بر فهم دین و درک روح شریعت گشته و آشنایی بیشتر با پیامهای وحیانی یافته تا تعالیم دینی را تنها دستورات خشک و دشوار نپندارد و به راز «حکم شرع همان حکم عقل است» بهتر پی ببرد.

از سوی دیگر نیز شریعت از حالت دستوری صرف به حالت ارشاد به مصالح گراییده، بیشتر به مبانی کلی و قواعد عام ساری و جاری پرداخته، فتح باب اجتهاد را اعلام نموده، و فرهیختگان را به تفقه در دین دعوت کرده و تأکید و تشویق نموده تا در راه فقاقت دینی بکوشند و با مبانی شریعت آشنا شوند، تا بتوانند در هر دوره و هر زمان و طبق شرایط و مقتضیات، برای همیشه فروع احکام مورد نیاز را بر اصول مربوطه عرضه کنند. و با این شیوه، خلأی در شریعت ایجاد نمی‌گردد، و پیوسته جوابگوی مسائل روز خواهد بود و راز اساسی ختم نبوت و عدم نیاز به نبوت جدید در همین جا است!

کلید واژه‌ها: قرآن، نبوت، خاتمیت، تفسیر.

«ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین...»^۱

(محمد ص - پدر هیچ یک از شما نبوده، لیک فرستاده خدای و پایان پیامبران است...)

مسأله خاتمیت پیامبر اسلام از مسائل مورد اتفاق تمامی فرقه‌های اسلامی است و جایی برای شک و شبهه در آن، وجود ندارد. جز آنکه در سر این خاتمیت در مباحث کلام جدید گفت‌وگوها و دیدگاههای مختلفی ارائه شده که شایسته توجه و دقت می‌باشد.

متفکران و اندیشمندان معاصر با رویکردهای متفاوت به این مقوله نگریسته‌اند. البته محور اصلی این رویکردها و عمده‌ترین راز این مسأله را همانا: رشد فکری و عقلی امت اسلامی و پیروان دین مبین اسلام دانسته‌اند، که این دین را به زیور خاتمیت آراسته کرده، که در تفسیر و تبیین آن میان متفکران اختلاف نظر وجود دارد.

برخی مراد از رشد عقلی را عقل استقرایی (عقل تجربی) می‌دانند و بر این باورند که در دین خاتم، عقل جانشین وحی می‌گردد، و مسأله «تجربه نبوی» را مطرح کرده، قائلند همان‌گونه که بیشترین احکام را پیامبر از طریق تجربه دریافت کرده، این شیوه قابل ادامه و برای همیشه به دست امت قابل انجام می‌باشد.

این طرز تفکر که هر گونه نظارت و کنترل وحیانی را نادیده می‌گیرد، تفکری است روشنفکرانه که از سرزمین غرب نشأت گرفته، و افرادی همچون علامه اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی با تأثیرپذیری از فیلسوفان غربی همچون شلایر ماکس و دیگران به این مسأله نگریسته‌اند.

اقبال لاهوری اعتقاد دارد پیامبران، متعلق به دوران حاکمیت (غریز) هستند، وقتی بشر، آن دوران (حاکمیت غریزه) را پشت سر گذاشت و به دوره حاکمیت عقل پا نهاد، از رسالت پیامبران و وحی بی‌نیاز می‌شود. می‌گوید: «پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید قرار دارد، تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد، و آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است.»

«حجیت و اعتبار ادعای اشخاص (پیامبران) به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن، در تاریخ بشریت به پایان رسیده است...»^۲

دکتر علی شریعتی رهیافتی شبیه به اقبال دارد، تنها فرقی که دارد این است که شریعتی با دید شیعی به آن می‌نگرد، یعنی ابتدای دوران بی‌نیازی از وحی را، ابتدای غیبت امام (عج) می‌داند. ولی اقبال با دید سنی‌گری، ابتدای آن را پس از رحلت پیامبر (ص) می‌داند.

شریعتی در این باره می‌گوید: «از این پس انسان بر اساس

طرز تربیتش قادر است که بدون وحی و بدون نبوت جدید، خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیفتید...»^۳

از طرفی دیگر متفکرانی همچون علامه مطهری^۴ معتقدند مراد از رشد عقلی آن است که انسان می‌تواند با فکر و خرداندیشی وحی را هماهنگ با شرایط زمانه بفهمد و شارح و تبیین کننده آن باشد. البته وحیی که بر دست پیامبر اسلام (ص) عرضه شده، و توانایی جوابگویی نیازهای روزمره انسان را دارد، تا در هر پیش آمدی پاسخ مناسبی ارائه دهد، که رهیافت به این استنباط، و بهره‌گیری از اصول و قواعد عامه دین، در اختیار دین‌شناسان فرهیخته قرار دارد.

و این، همان مسأله «فتح باب اجتهاد» است که تنها در دین اسلام مطرح می‌باشد، و در واقع یکی از دو وظیفه پیامبر است که برای شایستگان به ارث گذاشته و همچنان باقی و استوار است، و مسأله نیاز به پیامبر جدید را منتفی کرده است.

پیامبر اسلام (ص)، در کنار مسأله نبوت و وظیفه تبیین وحی را نیز بر عهده داشت:

در سوره نحل (۴۴:۱۶) می‌خوانیم: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ لَتِيْنًا لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

مقصود از «ذکر» شریعت و قرآن است. خداوند می‌فرماید: شریعت را بر تو فرستادیم تا آن را برای مردم تبیین کنی. باشد تا آنان بیاندیشند! در این آیه به سه مطلب اشاره شده: ۱- فرستادن شریعت، ۲- تبیین آن بر دست پیامبر، ۳- آندیشیدن مردم، یعنی: فرهیختگان در آن بیاندیشند و پاسخ خود را از آن دریافت دارند.

پس پیامبر در کنار تبلیغ وحی، تبیین آن را نیز بر عهده دارد، که تبلیغ همان وظیفه نبوت است که از جانب خدا، پیام وحیانی را بر مردم عرضه کند و تبیین آن همان وظیفه شرح و بیان و تفصیل مجمل آن است که پس از ختم نبوت، وظیفه تبیین همچنان ادامه دارد، که در دوران حضور امامان، این وظیفه به آنان محوگ گشته، و پس از آن، در دوران غیبت، بر عهده فقیهان وارسته است، تا در رخدادها و پیش آمدها، و شرایط متحول زمانه، از متن و درون وحی - که نصوص آن همچنان محفوظ مانده - پاسخ نیازهای روز را دریافت دارند. در این باره گشوده‌تر سخن خواهیم گفت.

در این میان یکی دیگر از روشنفکران معاصر که به فلسفه خاتمیت پرداخته دکتر عبدالکریم سروش است که در آثار مختلف خود به این مسأله اشاره دارد، البته نامبرده در تبیین این بحث دارای تلقی واحدی نیست، گاه مطلبی گفته که احیاناً با

دیگر

سخنان وی سازگاری ندارد.

در جایی می‌گوید: «راز خاتمیت

دین اسلام این است که وحی پیامبر (ص)

تفسیر نشده! و در اختیار مردم قرار گرفته است و

تفسیرش با مردم است!!»

می‌گوید: «سخن من این است که ما با یک تجربه

باطنی تفسیر نشده روبرو هستیم و لذا آن را مستمراً تفسیر

می‌کنیم و لذا مستمراً بر ما وحی می‌بارد!!»^۵

روشن نیست که مقصود وی از تفسیر نشدن وحی، حتی

بر دست پیامبر چیست؟ آیا پیامبر، وحی را که عرضه کرده،

تفسیر و تبیین نکرده است؟ یا آنکه تفسیری مطابق شرایط

زمان خود نموده، و تفسیر آن را طبق شرایط زمانها بر عهده

مردم گذارده است؟

ظاهراً مقصود وی، شق دوم است، لذا در جایی دیگر

می‌گوید: «خاتم النبیین آمده است، اما خاتم الشارحین نیامده

است... اگر چه دین خاتم داریم، ولی فهم خاتم نداریم».^۶

همو در جای دیگر می‌گوید: «اینک در غیبت پیامبر (ص)

هم باید تجربه‌های درونی و بیرونی پیامبرانه بسط یابند و بر

غنا و فریبی دین بیفزایند... و اگر حسناً کتاب‌الله درست

نیست، حسناً معراج النبوی و تجربه النبوی هم درست

نیست».^۷

باز می‌گوید: «حصول تجربه‌های دینی پیامبرانه اصلاً

ناممکن شده است».^۸

در این سخنان، از تجربه نبوی سخن رفته، که همان فهم و

تبیین پیامبر از نصوص وحیانی است که به صورت احکام

وضعی و تکلیفی به مردم ارائه داده است. حال آقای سروش بر

این باور است که تکرار این تجربه‌ها ناممکن است، زیرا تنها

مطابق شرایط آن روز بوده و برای زمانهای بعد و شرایطی دیگر

قابل انطباق نیست.

وی بنابر اصل معنا نداشتن الفاظ و کلمات، به چنین

رویکردی روی آورده، چنانکه می‌گوید: «کلمات با ما سخن

نمی‌گویند، ما با آگاهی و پیشینه‌های ذهنی خویش الفاظ را

به سخن درمی‌آوریم؛ کلام آن قدر لرزان و از معنا تهی است

که فروتنانه با دستاوردهای متحول حسن و عقل موافق و

همراه می‌شود و در هر لحظه و هر جا به شکلی و صورتی

درمی‌آید».^۹

وی بر این پایه و اصل است که می‌گوید: تجربه‌های نبوی

مخصوص همان شرایط بوده، و اکنون که شرایط دگرگون

معرفت دینی همچون هر معرفت بشری دیگر قول هیچ کس
حجت تعبدی برای کسی دیگر نیست و هیچ فهمی مقدس و
فوق چون و چرا نیست»^{۱۲}

ایشان در عین حال گمان برده که طرز تفکری جدا از تفکر
اقبال دارد، زیرا اقبال، دو حالت قصور و رشد بشر را سبب نیاز
و عدم نیاز به وحی دانسته، و ایشان تفسیر نشدن وحی و
واگذاری آن به امت را راز خاتمیت گرفته است.

چنین می گوید: «راز خاتمیت دین اسلام این است که
وحی پیامبر (ص) تفسیر نشده در اختیار مردم قرار گرفته است
و تفسیرش با مردم است... قول بنده با آنچه مرحوم اقبال
لاهوری گفته است تفاوت دارد؛ ظاهر ایشان طفولیت بشر را
سبب حاجت به دین می شمارد؛ گویی از بشر بالغ، رفته رفته
رفع حاجت می شود، اما سخن این است که ما با یک تجربه
باطنی تفسیر نشده روبرو هستیم و لذا مستمراً تفسیر می کنیم
و لذا مستمراً بر ما وحی می بارد...»^{۱۳}

آری سخن اقبال -درست یا نادرست- قابل فهم می باشد،
ولی سخن آقای سروش کاملاً در هاله ای از ابهام غوطه ور
است: مراد وی از وحی تفسیر نشده چیست؟

آیا پیامبر اسلام (ص)، وحی که بر وی نازل می گردید و بر
مردم می خواند، آن را تفسیر و تبیین نمی کرد، و نصوص
و حیاتی را سر بسته و اجمال گونه رها کرده و رفته است؟!

یعنی: از دستوری که در آیه ۴۴ سوره نحل، پیامبر را ملزم به
تبیین وحی کرده، سرباز زده و انجام نداده است و صرفاً تفسیر
آن را به خود مردم واگذار کرده است؟! کدام مردم؟ مردمی که
تنها با نصوص و حیاتی سر بسته و مجمل روبرو شده و
هیچ گونه تفهیمی نشده و الگوی تفسیری هم دریافت
نکرده اند! چگونه می توانند خود سرانه، به تفسیر این همه
مجمعات و حل این همه معضلات دینی بپردازند؟ و چگونه
شده در این دوران، باران تفسیر وحی، نابهنگام، آن هم به طور
مستمر، بر سر امثال آقای سروش باریدن کند؟! «مستمراً بر ما
وحی می بارد!!!»^{۱۴}

اکنون به اصل مطلب بپردازیم:

همانگونه که اشارت رفت دین مبین اسلام، به دلیل جامع
و کامل بودن و دارا بودن قواعد کلی و عام، و قابل انطباق در
هر زمان و مکان، دین جاوید شناخته شده، و این ویژگی تنها
مخصوص این شریعت است و لذا ناسخ همه شرایع پیشین
و خاتمه الشرایع تلقی می گردد.

سر خاتمیت در همین جا است که شریعت اسلامی با در
اختیار داشتن و در اختیار گذاردن چنین قواعدی عام و قابل

شده.

تجربه های طبق روز نیاز
است تا طبق آن، نصوص و حیاتی
تفسیر و تبیین گردند.

او در این باره می گوید: «با ختم نبوت عقل نهایت
آزادی را پیدا می کند و شخصیت هیچ کس حاجب
دلایل عقلی و تجربی و قانونی نمی شود؛ آزاد بودن یعنی،
آزاد بودن عقل از عوامل مافوق و مادون عقل؛ نبوت به منزله
مافوق عقل می آید تا با پیامها و تکالیف خود آدمی را از عوامل
پست و مادون عقل رها سازد؛ آنگاه با خاتمیت خویش عقل
مافوق را هم برمی دارد و طناب گهواره عقل را از دو سو
می گشاید»^{۱۵}

ایشان با این طرز تفکر -که بیشتر به خطابه می ماند تا
برهان- همسویی خود را با اقبال و شریعتی ثابت کرده که: با
ختم نبوت، عقل کاملاً جایگزین وحی می باشد، عقلی رها
شده و بریده از مافوق و مادون، و در عین حال، حاکم علی
الاطلاق در عرصه حیات!

جالب اینکه ایشان با این طرز تفکر، حتی از تفکر شیعی
شریعتی هم جلو زده و سعی بر آن داشته تا خود را به مرز تفکر
سنی اقبال برسانند، و پس از رحلت پیامبر (ص)، حتی برای
امامان معصوم (ع) جایگاه اختصاصی قائل نباشد!!

وی چنین می گوید: پس از پیامبر، احساس و تجربه و
قطع (یقین و علم) هیچ کس برای دیگری، از نظر دین
تکلیف آور و الزام آور و حجت آفرین نیست.

هر کس بخواهد نسبت به دیگری حکمی دینی صادر کند
باید حکم خود را به دلیل عقلی یا قانونی کلی مستند و موجه
کند، به خود و امتیازات و تجارب و ارتباطات ماورایی و قطع
و یقین و... خود تکیه کردن مطلقاً جایز نیست. دلیل و قانون
هم جمعاً اند هیچ کدام فردی و شخصی و تابع شخصیت
کسی نیستند. دوره شخصی بودن ها به پایان رسیده است؛ از
این پس باید به «کلی ها و جمعی ها مراجعه کنیم؛ تفسیر
کلمات خدا و پیامبر هم نمی تواند شخصی و متکی به
شخصیتها باشد؛ آن هم باید جمعی و مستدل باشد، تفسیر
رسمی هم لذا ناروا و باطل است... هیچ کلام و متن دینی را
هم نمی توان چنان تفسیر کرد که حق ولایت بیدین معنا- را به
کسی بدهد. این عین تناقض است که رسول خاتم بر کسی
یا کسانی حقوقی را ببخشد که ناقض خاتمیت باشد!!»^{۱۶}

در جای دیگر می گوید: «هیچ تفسیر رسمی و واحد از
دین، و لذا هیچ مرجع و مفسر رسمی از آن وجود ندارد؛ در

گسترش، و جوابگویی تمامی نیازهای خرد و کلان بشری در همه اعصار، ختم شرایع شناخته شده، پس از آن به فرستادن پیامبری جدید و شریعتی جدید نیازی نخواهد بود. از این رو ختم نبوت اعلام گردید، ولی رسالتی که بر عهده این نبوت است و حاوی پیامهای جاویدان می‌باشد، همچنان باقی و تداوم دارد، و قبلاً اشارت رفت که آنچه ختم گردید، اولین وظیفه پیامبر بوده که اعلام نبوت و ابلاغ وحی آسمانی بود. ولی دومین وظیفه پیامبر که تبیین و تفسیر و شرح و بیان تفصیلی نصوص وحیانی است، همچنان بر دست فرهیختگان امت، و طبق معرفتی رسول اکرم (ص)، باقی و مستمر است.

در آیه فوق الذکر (نحل/۴۴) به سه مطلب اساسی اشاره شده: اولاً، دستیابی به شریعت تنها از راه وحی امکان‌پذیر است. ثانیاً، باید در کنار شریعت، مفسری وحی‌شناس وجود داشته باشد، تا آن را طبق آنچه مراد الهی است تبیین و تفصیل دهد. و این خود یک نوع آگاهیهای لازم می‌خواهد تا پرتو آن حقایق دست یابد، زیرا نصوص وحیانی به گونه‌ای هستند که «لایمسه الا المطهرون»^{۱۷} تنها پاک اندیشان به آن دست می‌یابند. و این پاک اندیشی شریعتی دارد که مفسران بزرگ آن را برشمرده و بر آن تأکید دارند.^{۱۸} که عمده‌ترین آنها «موهبت الهی است» چنانچه راغب اصفهانی با استناد به کلام مولی امیر مؤمنان (ع) آورده است: آنجا که مولا می‌فرمایند: «قالت الحکمه: من ارادنی فلیعمل بأحسن ما علم». حکمت به معنای بینش - از آن کسی است که به بهترین آنچه می‌داند عمل کند. یعنی در میان دانسته‌هایش، بهترین را برای عمل گزینش کند.^{۱۹}

از این رو، راه برای فهم قرآن و حقایق دینی بسته نیست، و برای همه کس باز است به شرط آنکه درون خود را - از آلودگیهای هوی و هوس - پاک نگهدارد، آنگاه است که پرتو بینش الهی بر دلش می‌تابد. و این پاک نگاه داشتن درون به رفتار و سلوک هر کس بستگی دارد تا چگونه خود را بسازد و باطن خویش را بیاراید.

از همین جا است که پیامبر اکرم (ص) افراد نالایق را از تفسیر به رأی بر حذر داشتند، تا نصوص وحیانی خودسرانه و بی‌ضابطه تفسیر نگردد.

لذا تفسیر قرآن و نصوص شریعت، می‌تواند همگانی باشد، البته با فراهم کردن شرایط لازم و می‌تواند اختصاصی باشد، تنها برای کسانی که شرایط آن را در خود فراهم ساخته‌اند. ولی کسانی که فاقد شرایط‌اند و در این جهت

بی تفاوتی

باشند، حتماً از دستیابی به

حقایق وحیانی محروم خواهند بود. و

این ستمی است که خود بر خود روا داشته‌اند.

«وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^{۲۰} (ما بر

آنان ستمی روا نداشته‌ایم، لیک آنان همواره خود بر

خویش ستم می‌ورزند).

از این رو، فراز سوم آیه «و لعلهم یتفکرون» به همین جنبه

شایستگی اشارت دارد، که فرهیختگان امت، با در دست

داشتن معلومات اولیه مستفاد از کتاب، سنت و عقل قادر بر

فهم نظرات دین در عرصه‌های مختلف زندگی و در تمامی

اعصار خواهند بود.

این آیه، به وضوح گویای این حقیقت است که

اندیشمندان فرهیخته، بایستی اندیشه‌های دینی را از

گفته‌های خدا و پیامبر سرآغاز کنند و الهام گیرند و در

حقیقت، این نصوص وحیانی و بیانات نبوی‌اند که باید

سرمشأ تفکرات دینی و اندیشیدن آنها باشد. لذا عقل که منبع

اندیشیدن است همانا پس از یافتن شرع، بایستی در پرتو

رهنمودهای شرع حرکت کند، و یافته‌های خود را با آن تطبیق

دهد.

اساساً انسان چون دارای عقل می‌باشد می‌اندیشد، و چون

می‌اندیشد دغدغه دارد.^{۲۱}

این دغدغه از آنجا است که انسان از آنچه پیرامون او

می‌گذرد بی‌خبر است آینده و حال او روشن نیست، نقطه

اتکا ندارد، لذا نگران است. این دغدغه همواره انسان را آزار

می‌دهد؛ و از همان روز نخست که پایه عرصه زندگی خاکی

نهاد، این دغدغه را داشت و نگران بود. لذا خداوند که آدم را از

بهشت بیرون راند، برای رفع این دغدغه به او اطمینان داد: او

را تنها در گرداب حوادث رها نکرده، به او وعده داد هر گاه به

رهنمودهای وحی چشم بدوزد و دستورات آن را به خوبی

عمل کند، هر آینه نقطه اتکا خواهد داشت و جای نگرانی

نیست. در این باره قرآن در ۳ آیه به انسانها گوشزد می‌کند که

رفع دغدغه‌ها و نگرانی‌ها همانا در پیروی از دستورات

وحیانی است:

در سوره بقره (۲: ۳۸) می‌خوانیم: «قلنا اهبطوا منها جميعاً، فاما

یأتینکم منی هدی، فمن تبع هدی فلا خوف علیهم و لا هم

یحزنون»^{۲۲}

(همگی به سوی زمین گسیل شوید، آنگاه که رهنمودهای

لازم را دریافت نموده و پیروی کردید، همانا از هر دغدغه فارغ

خواهید

بود.

آری اگر نقطه اتکا در زندگی - خدا باشد، حیات طیبه و زندگی سعادت بخش خواهد بود، و از هرگونه دغدغه‌های نگران کننده به دور.

«الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله، ألا بذكر الله تطمئن

القلوب.»^{۲۳}

(همانا ایمان و یاد خدا همواره آرامش بخش است.)

چرا عقل به بشر ع نیاز دارد؟

در منطق اسلام، عقل، دارای مقام اصالت است و استقلال ذاتی دارد، که مسأله «حسن و قبح ذاتی» از همین جا نشأت گرفته است: شناخت نیک و بد، زیبا و زشت، روا و ناروا و تمیز خیر و شر و همه اینها از اصول معرفت فطری شناخته شده است.

این عقل فطری انسان است که در عرصه حیات جولان دارد، و حاکمیت علی الاطلاق با او است. و از منظر شرع، این عقل است که مخاطب فرامین الهی است و هرگونه پیامدهای نیک و بد را بر عهده او می‌داند و لا غیر.^{۲۴} منتهی این اصالت و استقلال در صورتی است که عقل آزاد باشد و آزادانه بیاندهد. ولی در کنار عقل، در نهاد انسان دو نیروی دیگر وجود دارد به نام شهوت و غضب، تا در جلب منافع و دفع مضار، و در پرتو رهنمودهای عقل، ابزاری لازم در اختیار انسان باشند.

این دو نیرو، گاه سرکشی می‌کنند و از مرز خود تجاوز می‌کنند، آنگاه است که عقل از مهار کردن آنها ناتوان می‌گردد، و احیاناً اسیر آنها می‌گردد و دیگر عقل نمی‌تواند آزادانه بیاندهد و از تشخیص زشتیها گاه عاجز می‌ماند.

در این هنگام است که عقل به کمک شرع نیازمند می‌گردد، و شرع با وعده و وعید، وعظ و ارشاد و تذکرات لازم، که بر دست انبیا القاء می‌شود، به یاری عقل شتافته، تا می‌تواند او را از اسارت دو نیروی سرکش نجات می‌بخشد.^{۲۵}

عقل، گاه در خاموشی و خمولی می‌گراید، که وحی با هشدارهای لازم او را بیدار می‌کند و بر سر هوش می‌آورد: مولی امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: خداوند، پیامبران را پی در پی فرستاد تا عهد و میثاق نهاده شده در فطرتها را یادآور شوند و دینه‌ها (ذخیره‌های نهفته) در عقول را برانگیرند.^{۲۶} یعنی: انسانها را بر سر عقل آورند.

پس وظیفه وحی بیدار کردن عقل است تا نگذارد در

چنگال اهریمن نفس اسیر گردد.

آری این وحی، همواره می‌بایست بر دست انبیا تبیین و تفهیم گردد همچون پیامبر اسلام (ص) که این وظیفه را به خوبی انجام داده‌اند. با این تفاوت که شریعت اسلام، دارای مبانی کلی و قواعد عامه فراگیری است که با تفسیر و تبیین آنها، برای همیشه جوابگوی نیازهای بشریت خواهد بود، و به فرستادن پیامبری جدید نیاز نباشد.

اعتلای رشد عقلانی بشر

از طرفی دیگر، بشریت در دوران خاتمیت به آن اندازه از رشد فکری و شکوفایی عقلانی رسیده است، که می‌تواند به وسیله فرهیختگانش، همواره از خرمن پربرکت پایه‌ها و مبانی دینی خوشه‌چینی کند و رفع نیاز نماید و مسأله «فتح باب اجتهاد» از همین جا نشأت گرفته است.

از همان دوران رسالت، این مسأله مطرح بود، و پیامبر گرامی سعی بر آن داشت تا از میان اصحاب و پیروانش، شایستگی را در امر «فقاہت» و فهم دین (فهمی زیر بنایی) تربیت کند، و بر این امر تأکید و تشویق می‌نمود.

و آیه «فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین»^{۲۷} در همین رابطه است که گروهی در مدینه بمانند تا در خدمت حضرت کسب فیض نموده و فقه دینی به دست آورند. فقه دینی، یعنی: فهم دقیق دین، اصولاً و فروعاً، تا روح پیام دینی را دریابند، و آنگاه برای مردمان شرح و بسط دهند.

عبدالله بن مسعود، در این راستا می‌گوید: پیامبر روزانه نخبگانی از صحابه را تعلیم می‌داد: معدودی از آیات را مطرح می‌کرد، اولاً، تلاوت آن را به آنان یاد می‌داد، ثانیاً، تفسیر و تبیین می‌نمود، ثالثاً، طریقه استنباط از آن آیات را به آنان می‌آموخت. بدین معنا: که در عین حال که نحوه تلاوت آیات را به آنان می‌آموخت و تفسیر می‌کرد، به مسأله فقاہت و استنباط فروع احکام نیز می‌پرداخت، و بدین سان، از شایستگان صحابه خود، گروه‌هایی را - علاوه بر قرانت و تفسیر - در عرصه فقاہت آموزش می‌داد.^{۲۸}

و این کار بدان جهت بود تا نخبگانی از امت را، همواره به فقاہت دینی وادارد، تا پیوسته - و با رعایت اصول و مبانی دینی - رهگشا و چاره‌ساز مردم باشند.

البته صحابه بزرگ و تابعان (دست پروردگانشان) و نیز خاندان مولی امیرمؤمنان و عترت طاهره (ع) همگی در همین راستا قدم برمی‌داشتند، یعنی: کسانی را آموخته، در راه فقاہت دینی، پرورش می‌دادند.^{۲۹}

و بدین گونه، همواره در بیکره اسلام نشانه‌هایی از این

نخبان می‌درخشید، و برای مسلمانان؛ همیشه چراغ راه بودند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «خداوند در هر دوره فرهیختگانی دارد که همواره ارزشهای دینی را غبارزدایی می‌کنند، و حقایق شفاف آن را بر مردم آشکار می‌سازند.»^{۳۰}

پیامبر در کنار قرآن

در آیه ۴۴ سوره نحل گذشت که پیامبر اکرم (ص) دستور دارد تا کنار قرآن باشد و آن را تفسیر و تبیین کند و این مسأله مورد اتفاق همه بزرگان است که پیامبر اکرم (ص) به خوبی و به طور کامل به این وظیفه خطیر عمل کرد و این سنت گسترده در جنب قرآن همان تفصیل و تبیین مجملات و مبهمات قرآن کریم است. لذا پیامبر اکرم (ص) هیچ ابهام و اجمالی را در قرآن فرو نگذاشت، و همگی را تبیین نمود، یا به نحو همگانی و عام بر مردم عرضه کرد یا به گونه خاص برای نخبان صحابه و بزرگان امت بیان داشت تا برای همیشه بازگو کنند و پاسخگو باشند.

ابویصیر از امام صادق (ع) می‌پرسد: چگونه است که خداوند در قرآن، به طور صریح، مشخصات «اولوالامر» را بیان نکرده است؟

حضرت در جواب فرمودند: آیا عدد رکعات نماز در قرآن آمده؟ سپس فرمود: همین‌گونه است دیگر مسائل فرعی، که اصول و ریشه‌ها در قرآن مطرح گردیده، و تفسیر و بیان تفصیلی آن بر عهده پیامبر (ص) گذارده شده است.^{۳۱} بدین‌گونه قرآن، هرگز بدون تفسیر و تبیین کامل رها نشده است، منتهی این آگاهانند که توان فهم قرآن را با استعانت از بیانات پیامبر (ص) دارند، و بدون رجوع به گفته‌های پیامبر، امکان بهره‌بری از قرآن میسر نیست.

لذا پیامبر اکرم (ص) علاوه بر وظیفه ابلاغ وحی، وظیفه شرح و تبیین وحی را نیز بر عهده داشته، و به هر دو وظیفه کاملاً و بدون کاستی عمل نموده است.^{۳۲}

مقدمت در کنار قرآن

پیامبر اکرم (ص) خود موظف بود در کنار قرآن و شارح آن باشد، برای ادامه این وظیفه خطیر عترت طاهره خود را به عنوان جایگزین خود معرفی کرد.

در حدیث «تقلین»^{۳۳} بر همین امر تأکید شده تا مردم بدانند پس از پایان دوران وحی، عترت، مسئولیت جوابگوئی و شرح و تفصیل قرآن را بر عهده دارد. لذا کسانی که در آینده در صدد فهم صحیح قرآن و با مشکل تفسیری روبرو شوند می‌بایست به اعتاب مقدسه عترت و تربیت شده‌گان این بیت

رفیع
روآورند.

در این زمینه، سه نفر از شخصیت‌های بزرگ تابعین - عبیدة سلمانی، علقمه بن قیس و اسود بن یزید نخعی - از مولی امیرمؤمنان (ع) سؤال کردند: هرگاه مشکلی در فهم قرآن پیش آید، چه باید کرد؟ فرمود: «از آل محمد بپرسید.»^{۳۴} عمرو بن عبید که از علما و زهاد و بزرگان معتزله است نزد امام باقر (ع) آمده، حضرت به او فرمود: «بر مردم لازم است تا قرآن را آن‌گونه که نازل شده قرائت کنند، و هرگاه به تفسیر و تبیین آن نیاز افتاد، هدایت و رهنمود آنان، بر دست ما و از سوی ما خواهد بود، هان ای عمرو!!»^{۳۵}

در این باره روایات از طریق فریقین بسیار است.^{۳۶} از این رو است که شهرستانی - صاحب ملل و نحل - می‌کوشد تا به یکی از علمای اهل بیت (ع) دست یابد، سپس به تفسیر قرآن دست یازد.^{۳۷}

در طول دو قرن و نیم، بلکه سه قرن

سعی بر آن بود تا شایستگان امت را در راستای فقهات دینی هدایت و آزمون کنند، و آنان را به اصول و مبانی فقهات و اجتهاد در دین آشنا سازند، بلکه افرادی را کاملاً ساخته، به فتوا وامی داشتند. ابن عباس به شاگردان زنده خود دستور می‌داد تا به حل و فصل مسائل مردم بپردازند، و در حل مشکلات آنان فتوا دهند.^{۳۸}

امام محمد باقر (ع) به ابان بن تغلب - که جایگاه بلندی نزد ائمه داشت - دستور داد تا در مسجد مدینه نشسته و در حل مسائل شرعی مردم فتوا دهد، آنگاه فرمود: من دوست دارم که در میان شیعیانمان کسانی مانند تو جلوه کنند!! ابان این دستور را پذیرفت و هنگامی که در جایگاه خود، به ستون تکیه می‌داد، مردم خرد و کلان حلقه‌وار او را فرا می‌گرفتند.^{۳۹}

حضرت صادق (ع) اصحاب خود را در راستای فقهات آزمون می‌کرد، و راه اجتهاد و استنباط از منابع را به آنان تعلیم می‌داد، و تشویق می‌کرد تا در مسائل دینی راه فقهات را استحکام بخشند.

مکرر می‌فرمود: «أنتم أئمة الناس إذا عرفتم معانی كلامنا»^{۴۰} و نیز می‌فرمود: «حدیث تدریه خیر من ألف حدیث تروییه. و لایكون الرجل منكم فقیهاً حتی یعرف معاریض كلامنا»^{۴۱}.

نقش فقاہت در دوران غیبت

در این سه قرن آنچه انجام گرفت، پایه گرفتن طرح فقاہت پویا بود، و زمینه برای به وجود آمدن رجالی شایسته در امر استیاط و فهم دین بر اساسی متین، فراهم گردید تا جوابگوی مسائل روز باشند.

در طول این مدت نمونه‌های بارزی از فقهای نامی پا به عرصه وجود گذاردند و رفته رفته این شیوه پا گرفت و به گونه رسمی و گسترده فقهای بزرگ در عرصه حیات اسلامی درخشیدند و مرجعیت عامه مردم را بر عهده گرفتند و همواره بیانگر شرع و لسان الوحی شناخته شدند.

این پدیده مبارک در دوران غیبت کاملاً قوت گرفت، و رسماً فقهاء عهده‌دار رهنمودی امت گردیدند. و لذا فقهای کامل العیار، در این دوره -طبق نیاز مبرم- بیشتر و مسلسل وار جلوه‌گر شدند.

صدوق و پدرش از محدثان و فقیهان برجسته در پایان عهد حضور و در دوران غیبت صغری می‌زیستند.

صدوق پدر، ابوالحسن علی بن الحسین، که شیخ قمیین به شمار می‌رود، معاصر امام حسن عسکری (ع) در توقیعی (نامه از جانب امام) به وی چنین خطاب می‌شود: «اوصیک یا شیخی و معتمدی و فقیهی یا ابی‌الحسن...» و علما، معمولاً فتاوی او را به جای نصوص تلقی می‌کنند. (وفات ۳۲۹هـ.ق)

صدوق پسر ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین وجه الطائفة شناخته شده. علامه حلی در باره او چنین می‌نویسد: «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة...» وی از اساتید شیخ مفید به شمار می‌رود. (وفات ۳۸۱هـ.ق)

شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان شیخ المشایخ و محیی الشریعه و ملهم به حق و سر سلسله فقهاء و محققین و پایه‌گذار اساس اجتهاد محسوب می‌شود. (۳۳۶-۴۱۳)

شاگردان نامی او، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی... و دیگران ستارگان درخشان این سلسله جلیله‌اند و تا به امروز ادامه دارد.

این سلسله از فقهای نامی در عصر غیبت عهده‌دار شرح و تبیین وحی، پس از دوران حضور هستند.

اینان، با آشنایی کامل با مبانی شریعت و در دست داشتن قواعد عامه و اصول کلی دین، قادرند تا جوابگوی مسائل روز باشند، و در تمامی رخدادها و پیش آمدها و نیازهای روزمره، می‌توانند با عرضه بر آن مبانی و اصول، احکام متناسب مقتضیات زمان و مکان را استخراج کنند و در تمامی مسائل

خوب

دانستن یک حدیث، به از روایت بدون درایت هزار حدیث است. و هرگز کسانی از شما را فقیه نشمریم تا آنگاه که به رهگذرهای سخنان ما پی ببرند. یعنی به اهداف و مقاصد اصلی کلام واقف شوند، که همان دقت در فقاہت است.

عمده‌تر از همه تأکیدی است که امامان معصوم (ع)، بر دقت در فهم و استنباط فروع احکام از اصول می‌نمودند و قدرت و توانایی اصحاب خود را به اندازه توانایی ارجاع به اصول تلقی شده، آزمون می‌کردند.

امام علی بن موسی الرضا (ع) در این باره می‌فرماید: «علینا القاء الأصول الیکم و علیکم التفرع»^{۲۳}

و نیز امام صادق (ع) به هشام بن سالم می‌فرماید: «انما علینا أن نلقى الیکم الاصول و علیکم أن تفرعوا»^{۲۴}

لذا در این مدت ۳ قرن آنچه صورت گرفت، تربیت فقیهانی شایسته و هدایت به اصول و مبانی فقاہت برای همیشه بود، تا همواره فرهیختگانی در میان مردم باشند و از منابع اصیل اسلامی، بر حسب مقتضیات روز، پاسخگوی نیازهای روزمره باشند.

و لذا است که در توقیع شریف آمده است: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا، فانهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم...»^{۲۵}

در پیش آمدها، یعنی مسائل روز و رخدادها، به دست‌اندرکاران احادیث ما رجوع کنید، و مقصود از «رواة حدیث»، راویان با درایت است، چنانچه گذشت.

و به همین دلیل در روایت ابن‌حنظله از امام صادق (ع) درباره مراجعه به قضات جور، آمده: رجوع به آنان رجوع به طاغوت است، ولی برحذر باشید و سعی کنید تا در میان خودتان (شیعیان وارسته) کسانی را شناسایی کنید که واجد صفات ذیل باشند: «رویی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف احکامنا»؛ با روایات ما آشنا باشد، در حلال و حرام که گفته‌ایم اندیشیده باشد، احکام و کلیات مسائل را که مطرح کرده‌ایم، شناخته باشد.

البته واجدین این صفات، همان فقیهان شایسته می‌باشند که در مسائل حلال و حرام غور و تعمق نظر به خرج داده‌اند. آنگاه می‌فرماید: «فلیرضوا به حکماً...» پس به حکم و فتوی او تن دهند و هر که از حکم او سر برتافت، هر آینه به حکم خدا توهین کرده و در واقع از ما سر تافته است.^{۲۶}

مرتبط به ابعاد حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی و روابط داخلی و خارجی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نظرات شرع را درباره صحت و سقم هر یک از آنها بیان کنند. اسلام با در اختیار گذاردن این قواعد عام و مبانی کلی، جای خالی فرو نگذاشته و چیزی به نام «منطقه الفراغ» بدین معنا که در بعدی از ابعاد نظری نداشته باشد، در برنامه‌های گسترده اسلامی، وجود ندارد، بلکه با این کشش و وسعت همه را و برای همیشه پوشانده است.

به چند نمونه مثال زیر بنگرید:

مسأله داد و ستد و نقل و انتقال اموال و ثروتها، از مسائل حیاتی بشر است، و هر روز توسعه و تنوع یافته، اشکال گوناگون و احياناً پیچیده به خود می‌گیرد.

اسلام برای کنترل این اوضاع و جلوگیری از تجاوز و تعدی بر حقوق عامه، حدودی معین کرده، و مرز حقوق را مشخص کرده است. که یک فقیه شایسته بایستی با آگاهی دقیق از نحوه جریان هر یک از معاملات، میزان تطابق و تخالف آن را با قواعد شرع بسنجد.

اسلام دو شرط اساسی برای صحت معاملات - به گونه عام- قرار داده: اول - جنبه عقلایی داشتن و بیهوده نبودن آن است، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»؛^{۴۷} باطل، یعنی بیهوده و فاقد اثر قابل ملاحظه.

دوم: برخاسته از روی رضایت طرفین باشد؛ و هیچ‌گونه اکراه و اجبار نابحق در کار نباشد: «إِنَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ».^{۴۸}

و هرگاه معامله‌ای - چه خرد و چه کلان- واجد این دو شرط باشد، مشمول قاعده: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^{۴۹} می‌گردد؛ یعنی از طرف شرع، امضا شده است و صحیح می‌باشد.

و با این شیوه - به ظاهر آسان ولی در تشخیص حکم و موضوع کاملاً دشوار و اختصاصی - فقیه توانا، در هر زمان و در همه عرصه‌ها، می‌تواند معاملات درست را از نادرست جدا سازد و حکم هر یک را از نظر شرع مشخص کند.

ضمناً باز پس خواندن معامله - بعد از انعقاد و بسته شدن - با همین فرمان «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تجویز نشده، لزوم هر معامله‌ای را می‌رساند، مگر آنکه هنوز جلسه معامله را ترک نگفته باشند: «الْبَيْعَانُ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا»^{۵۰}

ولی هرگونه ضرر و زیانی - که از قبل پیش‌بینی نشده و بدون آگاهی طرف باشد - قابل جبران و موجب خیار و جواز فسخ معامله است و مدرک آن قاعده «الاضرر و لا ضرر فی الاسلام»^{۵۱} می‌باشد که در انواع خیارات جاری و ساری

است.

ملاحظه می‌فرمائید که

چگونه دست فقیه باز است و می‌تواند هرگونه معامله و قراردادهایی را بررسی و ارزیابی کند و حکم صحت و سقم آن را از نظر شرع، به خوبی روشن سازد.

و این، فرق نمی‌کند که معاملات انجام شده، به نحو معاملات دیروز باشد یا امروز و روزهای آینده، به هر شکل و صورتی، ساده یا پیچیده باشد که با کارشناسی دقیق و پی بردن به زوایای آن، و تطابق یا تخالف آن با مبانی و قواعد شرع، حکم آن را از نظر صحت و بطلان، می‌توان مشخص نمود.

و هیچ‌گونه جای نگرانی نیست تا کسی گمان برد شرع در رخدادهای پدیده‌ها جوابگو نباشد یا خلالتی در گستره شرع وجود داشته باشد، هرگز.

پس، شرع در کنار عقل،^{۵۲} همواره زنده و پاسخگوی نیازهای بشریت است.

خاتمیت و سیر تکاملی انسان

انسان گاه به مرحله‌ای از بلوغ فکری و رشد فرهنگی می‌رسد که می‌تواند با استفاده مستمر از منابع و اصول تعلیماتی که از پیش آموخته، راه خود را ادامه، دهد بدون اینکه به معلم و رهنمایی جدیدی نیاز داشته باشد.

همانند یک محصل که در تقاض مختلف تحصیلی، در هر مقطع به معلم و مربی نیاز دارد، اما هنگامی که مقطع دکترا را پشت سر می‌نهد یا در حوزه‌های دینی به مرحله اجتهاد رسید، خود، صاحب نظر شده و قادر بر استنباط و استخراج نتایج مطلوبه خواهد بود. در این جا دیگر برای پیشرفت و تعمق و تحقیق به استاد جدیدی نیاز ندارد، بلکه با اتکاء بر آنچه از استادان پیشین خود دریافت کرده، بویژه اساتید اخیر وی، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می‌پردازد و سیر تکاملی خود را ادامه می‌دهد.

و به تعبیری دیگر نیازها و مشکلات راه را اکنون با آن اصول کلی که از اساتید اخیر و در آخرین مقطع درسی خود دریافت کرده، می‌تواند حل کند.

بنابراین، برای اینکه انسان بتواند در این راه پر تشبیب و فزایی که به سوی تکامل پیش می‌رود، انبیا سلف هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار وی گذارند تا رفته رفته این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع را به وسیله آخرین پیامبر دریافت دارد. بدیهی است که با دریافت نقشه کلی و

که بر او عرضه شود - با الهام گرفتن از ساحت قدس الهی - پاسخ مناسب دارند، و قادر بر ارجاع فروع احکام بر اصول و مبانی اصیل شریعت.

این جا است که الهام و عنایت ربانی، جایگزین وحی می‌گردد، با این تفاوت که او را کمک می‌کنند تا از نصوص و حیاتی، به نحو شایسته بهره گیرد، و حکم هر حادثه و رخدادی را بتواند از منابع اصیل و معتبر استخراج و استنباط کند!

فقیهان این امت همچون انبیای گذشته!

از این جا است که حدیث معروف «علماء امتی کأنیاء بنی اسرائیل»^{۵۴} جای خود را می‌یابد... زیرا انبیای گذشته دو دسته بودند: برخی صاحب شریعت و کتاب و برخی تنها بیانگر و شارح شریعت سلف.

آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) صاحب شریعت بودند، ولی انبیایی پس از هر یک از اینان فرستاده می‌شدند، تنها احیاگر و حافظ شریعت سلف خویش بودند. همانند انبیای بنی اسرائیل که پس از حضرت موسی تا پیش از ظهور حضرت عیسی آمدند. هر یک وظیفه داشتند شریعت موسی را تبیین و پابرجا بدارند و مردم را بدان سو هدایت کنند. گرچه خود پیامبر بودند و با الهامات و عنایات حضرت حق سر و کار داشتند. پیامبر اسلام در این حدیث، به همین حقیقت اشاره دارد که علمای دینی که فقاہت در دین را عهده‌دار شده‌اند، در واقع همان سیمت انبیای بنی اسرائیل را بر دوش دارند، و با پشتوانه الهام و عنایت ربانی، و با بصیرتی نافذ و فهمی دقیق از دین، رهبر و هدایت‌گر امت خواهند بود.

در ضمن: همان شایسته و دشواریهایی که انبیای گذشته، در راه تبلیغ و هدایت مردم متحمل می‌شدند، بایستی با صبر و حوصله و متانت لازم، متحمل شوند.

الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل

از این رو باید گفت: گرچه پیامبر اسلام (ص) با نبوتش، ختم نبوت را اعلام کرد، ولی در کنار آن بایی را گشود - که تا آن روز بسته بود - و آن، باب فقاہت در دین و استخراج احکام مورد نیاز - در هر زمان و مکان - از مبانی کلی، و رد فروع به اصول است.

این باب جدیدی بود که اسلام آن را گشود و مسأله «فتح باب اجتهاد» را رونق داد و تأکید و تشویق نمود، نبوت خاتمه یافت ولی شارحیت و تبیین ادامه دارد.

لذا پیامبر اسلام، شیوه نوینی را در فهم دین و تبیین

جامع، راه خود را کاملاً یافته و با تکیه بر اندوخته‌های خود می‌تواند به راه خود ادامه دهد.^{۵۳}

نقشه قدسیه یا عنایت ربانی!

نکته‌ای را که نباید غفلت ورزید جنبه عنایت ربانی است که شامل جویندگان راه حقیقت می‌گردد: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین»^{۵۴} کسانی که در راه ما بکوشند هر آینه آنان را مشمول عنایت قرار داده به راههای خود هدایت می‌کنیم، و به راستی خداوند همراه نیک خواهان و نیک کرداران است.

مولی امیرمؤمنان (ع) - درباره جویندگان راه حقیقت که به لباس تقوی و یقین آراسته‌اند - می‌فرماید: «ان من أحب عباد الله الیه عبداً أعانته الله علی نفسه» (دوستدارترین بندگان خدا بنده‌ای است که خداوند او را مورد عنایت قرار داده و هر دم او را یاری می‌کند). «فزهو مصباح الهدی فی قلبه»؛ (چراغ هدایت در دلش درخشیدن گرفت). «فخرج من صفة العمی و مشارکة أهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهوی و مغالیق ابواب الردی» (از کوری و همکاری با هواپرستان رهید و به جایی رسید که از کلیدهای درهای هدایت گردید، و بستن درهای ضلالت). یعنی این شایستگی را یافت تا رهبر و هادی دیگران شود، تا آنجا که می‌فرماید: «قد أبصر طریقه، و سلک سبیله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسک من العری بأوثقها، و من الحبال بأمّتها».

«فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس؛ قد نصب نفسه لله - سبحانه - فی أرفع الأمور، من اصدار کلّ وارد علیه، و تصییر کلّ فرع الی أصله».

این عمده‌ترین صفات و حالات پویندگان راه حقیقت است که چراغ راه دیگران قرار دارند.

حضرت می‌فرماید: راه خود را یافته، و در جاده مستقیم قدم نهاده، گردابها را گذرانده، و به محکم‌ترین دستاویزها چنگ زده است. او، در یقین خود همچون روشنایی آفتاب است. او، خودش را آماده کرده تا بالاترین منصبها را در پیشگاه خدا - عهده‌دار شود تا هر چه بر او عرضه شود بتواند پاسخگو باشد و هر فرعی را بتواند به اصلش ارجاع دهد.^{۵۵}

این فراز اخیر، درست همان حالت فقاہت شایسته را نشانه گرفته که پویندگان راه حقیقت به جایگاهی صعود می‌کنند تا الهام بخش باشند و هدایت‌گر دیگران. هر مسأله

نصوص و حیانی مطرح ساخت که در ادیان پیشین، چندان مرسوم نبود.

از این رو در وصف او آمده: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل»^{۵۷} و مولی امیرمؤمنان (ع) در شرح آن فرموده: «الفاتح لما انقلب»^{۵۸} دری که بسته بود گشود.

علی بن عیسی اربلی در شرح آن می گوید: ابواب ایمانی که بسته بود گشود و تاریکیها را زدود و شاید مقصود: گشودن درهای بسته علم و اجتهاد در دین است که تا آن روز بسته بود.^{۵۹}

بررسی دیگر از

اکنون نوبت بررسی آراء روشنفکرانه است:

یادآور شدیم که اولین روشن فکری که به فلسفه خاتمیّت پرداخته، اقبال لاهوری (۱۸۷۳-۱۹۳۸) در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» بود. ایشان با تأثیرپذیری از فیلسوفان غربی همچون «شلایر ماخر» و دیگران به این مسأله نگرسته و قبل از وی کسی با نگاه جدید به خاتمیّت نپرداخته است. وی اعتقاد دارد پیامبران متعلق به دوران حاکمیت غرایز هستند، وقتی بشر، آن دوران (حاکمیت غریزه) را پشت سر گذاشت و به دوره حاکمیت عقل رسید، بی نیاز از پیامبر و وحی می شود. وی می گوید:

«پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است؛ تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می شود، به جهان قدیم تعلق دارد، و آنجا که پای روح الهام وی در کار می آید، متعلق به جهان جدید است.»

«حجیّت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن، در تاریخ بشری به پایان رسیده است.»^{۶۰}

محور بحث در آنجا است که چرا انسان، به کمک وحی نیاز داشته و دارد؟ البته یادآور شدیم انسان همواره دستخوش غرایز است و در جذب و دفع سخت درگیر است، تا آنجا که حیواناً و شاید به طور مداوم- از مهار کردن غرایز سرکش خویش عاجز است. و لذا عقل، سخت درگیر با فزون خواهی و تجاوزگری خواسته های غریزه ای بوده و گاه اسیروار در چنگال آنها قرار می گیرد.

این جا است که عقل، عاجزانه دست نیاز به طرف وحی دراز کرده یاری می طلبد.

آقای اقبال، این درگیری و در نهایت اسیری عقل در چنگال غرایز را مخصوص جهان قدیم دانسته و لذا به یاری وحی نیاز بوده، ولی در جهان جدید که دوران حاکمیت عقل فرا رسیده، دیگر به وحی نیازی نیست!!

سؤال

در همین رابطه است: آیا

واقعیاً چنین تحول عظیمی در قرن

هفتم میلادی (۶۰۹ سال بعثت) رخ داده و یکباره

انسان اسیر شهوات، آزاد گشته و آزادانه می اندیشد و

آزادانه رفتار می کند؟؟

آیا امثال اقبال چنین می اندیشند که انسان جهان جدید

بر فزون خواهیهای خود غلبه کرد و تنها در سایه رهنمودهای

عقل حرکت می کند؟؟

یا اینکه طرز فزون خواهی او از صورت بومی به صورت

مدرن در آمده، بر حجم خواسته ها و تجاوز و عنف و چپاول

وی به مراتب فزون تر گشته است و اساساً ما، در دورانی به

سر می بریم که از حاکمیت عقل و عطوفت انسانی خبری

نیست!؟

لذا باید گفت به شهادت تاریخ- نیاز بشریت به رهنمودی

شرع و تسلیم در برابر ارشادات حکیمانه رهبران دینی، بیش از

پیش گشته، و برای اصلاح جوامع بشری- امروزه- گشودن راه

برای هدایت دینی، یک ضرورت حیاتی گشته است.

پس کو آن عقل حاکم و وارسته از چنگال عفریت نفس!؟

در کلام اقبال نکته ای آمده که قابل توجه است: «تا آنجا که

به منبع الهام پیامبر مربوط می شود، به جهان قدیم تعلق دارد،

و آنجا که پای روح الهام وی در کار می آید، متعلق به جهان

جدید است.»^{۶۱}

شاید مقصود وی چنین باشد: تا زمانی که مردم در

اصلاحات امور خویش- بایستی پایبند ظواهر نصوص

و حیانی باشند، هر چند به روح و زیربنای تکالیف توجهی

نداشته باشند، این گونه تعبد به ظاهر، ویژه دوران گذشته

است که تنها دانش شریعت مطرح بوده است. ولی زمانی که

مسأله بینش در کنار دانش شریعت مطرح بوده است. «و لی زمانی که

الحکمة»^{۶۲} مقصود از کتاب: دانش شریعت، و مقصود از

حکمت بینش و فهم روح تکالیف است.^{۶۳} این جا است که

مخصوص دوران حاکمیت تعقل و اداراک روح شریعت و پی

بردن به سر تکلیف، فرا می رسد که با پی بردن به مبانی کلی

شریعت و به دست آوردن قواعد عام ساری و جاری، این

فرهنگتگان امت اند که قادر به تفسیر و تبیین وحی در هر

عصر و زمانی بوده و به نبوت جدید نیازی نخواهد بود.

و این همان است که در آیه ۴۴ سوره نحل تأکید دارد: «و

لعلّمهم یتفکرون» تأکید بر تفکر و تعمق در فهم دین: «لیتفقّهوا

فی الدین»^{۶۴} از ویژگیهای دین مبین اسلام و شریعت خاتم

الانبیاء

است.

پس این تحوکی عظیم که با بعثت پیامبر اسلام (ص) رخ داد، همان پیشرفت و رشد فکری بشر است تا بتواند با قدرت تعقل و تدبیر، از مطاوی دین، قواعدی عام و مبانی کلی بدست آورد، و طبق شرایط روز، فروع را از اصول استخراج کند، و در هر زمان پاسخگوی نیازهای روزمره باشد. در نتیجه گرچه نبوت به معنای ابلاغ شریعت- پایان یافته، ولی شرح و تبیین آن وفق شرایط پیش آمده، همچنان بر دست فرهیختگان ادامه دارد.

و این که دکتر شریعتی، پایان وحی را با سرآمد عصر حضور می داند، اشاره به همین نکته است که نقش اساسی فقها - در فهم و عرضه دین- پس از پایان عصر حضور جلوه گر است، زیرا در آن عهد، مرجعیت عام بر عهده امامان معصوم بوده و فقها نقش روایت توأم با درایت را ایفا می کردند. تا بعد از دوران حضور که استقلال در مرجعیت یافتند.

آقای سروش در هر مقال، گفتاری دارد متناقض و در عین حال نامفهوم، گاه خود را وابسته به اقبال می داند و گاه جدا می پندارد. مطالب مفهوم وی همان است که به تبع اقبال گفته، ولی موقعی که از وی جدا شده، سخنش سر در گم است!

مثلاً می گوید: «اگر پیامبر اسلام در محیط جزیره العرب اهتمام اکید ورزید تا از بت‌های سنگی و خرافاتی تقی تقدس و الوهیت کنند، امروزه این امر جزء بدیهیات بشر تمدن و جدید شده است و از این حیث آدمیان بی نیاز از تذکار هستند.»^{۶۵}

اولاً: هم اکنون بیش از نیمی از مردم جهان- که شاید مظاهر تمدن و پیشرفت آنان از دیگران کمتر نباشد هنوز بت پرست و برای بتها مقام تقدس قائلند.

ثانیاً: اگر در مفهوم بت توسعه قائل شویم، خواهیم دید که بیشتر قریب به اتفاق بشریت خاضعانه بت پرست‌اند.

و بیشتر، قرآن کریم، به این گونه بت پرستی هشدار داده است: مگر نه این است که هنوز بخش عظیمی از جهان مسیحیت، مسیح را با عنوان «خدا» یاد می کنند؟^{۶۶}

«أفرأیت من اتخذ آلهة هواه وأصله الله علی علم»^{۶۷}، «اتخذوا أبحارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله»^{۶۸} و دیگر آیات و روایات که در این باره فراوان است.

خلاصه امروزه بت پرستی مدرن جای بت پرستی جاهلی را

گرفته و کاستی از آن ندارد.

در پایان و بازگشت به صدر مقال یادآور می شویم که آنچه خاتمه یافت اصل نبوت و ابلاغ وحی بود، ولی شرح و تبیین آن و فهم دین، با فتح باب اجتهاد و کارآمدی فقاقت در دین در هر زمان و مکان، همچنان باقی و تداوم دارد.

لذا پیامبر اسلام (ص) با این شیوه پیام رسانی به جهانیان، لقب «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» را به خود اختصاص داد، شیوه نبوت پیشین را خاتمه داد، و شیوه نوینی را آغاز نمود و باب اجتهاد را گشود.

پا نوشتها:

- ۱- احزاب/۴۰. این آیه پیرامون داستان زید (پسر خوانده حضرت) نازل گردیده که در عرف جاهلیت پدر خوانده همانند پدر حقیقی تلقی می گردید.
- ۲- اقبال لاهوری، احیای تفکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام: ۱۴۵-۱۶۵.
- ۳- علی شریعتی، مجموعه آثار، ۳۰: ۶۳.
- ۴- رجوع شود به: خاتمیت استاد شهید مطهری. و نیز پیام قرآن آیه الله مکارم شیرازی، ۸: ۳۹۹-۴۲۷.
- ۵- عبدالکریم سروش، فربه تر ایدئولوژی، مؤسسه فرهنگی صراط: ۷۸، ۷۷.
- ۶- همان، بسط تجربه نبوی، مؤسسه فرهنگی صراط: ۱۴۸.
- ۷- همان: ۱۳۴-۱۳۵.
- ۸- همان، دینداری تجربت اندیش، سنت و سکولاریزم: ۱۸۹ و ۲۰۱.
- ۹- رواق اندیشه، شماره ۳۲: ۱۲۱.
- ۱۰- بسط تجربه نبوی: ۱۴۱.
- ۱۱- همان: ۱۳۴-۱۳۵.
- ۱۲- صراطهای مستقیم، کیان، شماره ۳۶: ۴.
- ۱۳- فربه تر از ایدئولوژی: ۷۷-۷۸.
- ۱۴- این ریزش وحی نابهنگام، ما را به یاد دو آیه ۱۲۲ و ۱۲۱ سوره انعام می آورد!!
- ۱۵- رعد/۱۷.
- ۱۶- «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزلک الیهیم و لعنهم بتفکرون».
- ۱۷- واقعه/۷۹.
- ۱۸- رجوع شود به کتاب «البرهان» زرکشی، ج ۲: ۱۶۴-۱۶۸، و کتاب «الاتقان» سیوطی ج ۴: ۱۸۸؛ و کتاب «التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب»، ج ۱: ۵۲-۵۵.
- ۱۹- رجوع شود به: مقدمه، راغب اصفهانی: ۹۳-۹۷.
- ۲۰- نحل/۱۱۸.

- ۲۱- لذا انسانهای بی دغدغه آنانند که نمی‌اندیشند و همواره بی تفاوت‌اند و چرا نمی‌اندیشند؟ چون عقل فعال ندارند، خمول و کسول‌اند.
- ۲۲- همین‌گونه در سوره اعراف (۳۵:۵) و سوره طه (۱۲۳:۲۰) آمده است.
- ۲۳- رعد/۲۸.
- ۲۴- در حدیث امام محمد باقر(ع) آمده: خداوند خطاب به عقل- می‌گوید: «ما خلقتُ هوَ أحبَّ الیَّ مِنک... أما انی ایاکَ اُمرُّ و ایاکَ اُنهی، و ایاکَ اُعاقِبُ و ایاکَ اُتیبُ»، کافی: ۱، ۱۸۰.
- ۲۵- در حدیث هشام بن الحکم آمده: امام موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: «انَّ اللهَ علی الناسَ حجَّتین: حجةَ ظاهرةَ هم الانبیاء و الرسل و حجةَ باطنةَ هی العقول»، کافی: ۱، ۱۲/۱۶.
- ۲۶- نهج البلاغه، خ، ۱، ص ۴۳، صبحی صالح.
- ۲۷- توبه/۱۲۲.
- ۲۸- رجوع شود به: تفسیر طبری، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۲۸-۳۰ و ۲۸-۳۰.
- ۲۹- به شیوه ابن عباس بنگرید: که همواره می‌کوشید تا فقیهانی تربیت کند، و آنان را در معرض مردم قرار می‌داد تا برای آنان فتوا دهند و پاسخگوی مسائل روز باشند و همچنین ائمه اطهار می‌کوشیدند تا از نخبگان صحابه خود، فقیهان شایسته بسازند و تحویل جامعه دهند. و مساله «فتح باب اجتهاد» از همین جا نشأت گرفته، و بر همان پایه‌ها و اصول تا پس از دوران حضور و فرارسیدن دوران غیبت، باب اجتهاد و فقاهت در دین باز است و چاره‌ساز.
- ۳۰- رجال کشی -تحقیق رجائی، ج ۱، ۱۰-۱۱.
- ۳۱- اصول کافی، ج ۱، ۲۸۶.
- ۳۲- لذا اینکه آقای سروش می‌گوید: «وَحی پیامبر تفسیر نشده در اختیار مردم قرار گرفته است و تفسیرش با مردم است... ما با یک تجربه باطنی تفسیر نشده روبرو هستیم و لذا آن را مستمراً تفسیر می‌کنیم و لذا مستمراً بر ما وحی می‌بارد»، سخنی است کاملاً نسنجیده. (فربه‌تر از ایدئولوژی/۷۷-۷۸)
- ۳۳- رجوع شود به: الصواعق -ابن حجر هیمتی، ۱۳۶، الغدیر: ۶، ۳۳۰، فضائل الخمسة فیروزآبادی: ۲، ۴۳-۵۳.
- متن حدیث چنین است: «انّی تارک فیک الثقلین کتاب و عترتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»، عدم افتراق کنایه از آن است که هر یک بدون دیگری چاره‌ساز نیست؛ وحی الهی، شارح خداگونه می‌خواهد.
- ۳۴- «سَلُوا عَن ذلکَ آلِ مُحَمَّدٍ»، بصائر الدرجات، صفار: ۹/۱۹۶.
- ۳۵- «فالاهداء بنا و الینا یا عمرو!»، تفسیر فرات: ۳۵۱/۲۵۸.
- ۳۶- رجوع شود به: تفسیر و مفسران، ج ۱، ۴۳۳-۴۴۶.
- ۳۷- رجوع شود به مقدمه تفسیر شهرستانی به نام مفاتیح الاسرار،
- ص ۲، باب ۱.
- ۳۸- زیرا دوران غیبت صغری، هنوز امکان دسترسی به امام عصر(عج) وجود داشت و می‌توانستند، مردم به وسیله سفرای اربعه، ارتباط برقرار کنند. و در مسائل روز، نظر ولی‌آمر را به دست آورند.
- ۳۹- رجوع شود به: تفسیر و مفسران: ۳۱۷.
- ۴۰- معجم رجال الحدیث، خویی: ۱، ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۷.
- ۴۱- وسائل الشیعه: ۲۷/۱۱۷، سخن ما وجوه مختلفی دارد که باید با قدرت فقاهت- وجه صحیح آن را دریابید.
- ۴۲- بحارالانوار: ۲، ۵/۱۸۴.
- ۴۳- همان، ۵۳/۲۴۵.
- ۴۴- همان، ۵۴.
- ۴۵- وسائل: ۲۷، ۹/۱۴۰.
- ۴۶- همان: ۱۳۶، ۷/۱۳۷.
- ۴۷ و ۴۸- نساء/۲۹.
- ۴۹- به قراردادهای خود پایبند باشید؛ مانده: ۱/.
- ۵۰- خلاف شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۰.
- ۵۱- رک: قاعده لاضرر آیه‌الله سیستانی.
- ۵۲- مقصود از شرع: نصوص وحیانی، و مقصود از عقل: تدبّر و اندیشه در آن است.
- ۵۳- پیام قرآن، مکارم شیرازی: ۸، ۴۱۹-۴۲۰.
- ۵۴- عنکبوت/۶۹.
- ۵۵- نهج البلاغه/خ، ۸۷.
- ۵۶- تحریر الاحکام، علامه حلی، ج ۱، ص ۳.
- ۵۷- در زیارات مطلقه مولی امیرمؤمنان می‌خوانیم: بحار-بیروت- ۹۷: ۲۷۲ و ۳۶۰.
- ۵۸- نهج البلاغه/خ، ۷۲.
- ۵۹- کشف الغمّه- اربلی: ۱، ۱۰-۱۱، بحار: ۱۶، ۱۱۸.
- ۶۰- احیای فکر دینی، ترجمه احمد آرام: ۱۴۵-۱۶۵.
- ۶۱- احیای فکر دینی: ۱۶۵.
- ۶۲- بقره/۱۲۹.
- ۶۳- اشاره به ملاکات کلی که زیربنای احکام و قابل کشش و تداوم است.
- ۶۴- توبه/۱۲۲.
- ۶۵- ریشه در آب است، کیان، شماره ۴۹: ۱۴.
- ۶۶- مانده/۱۱۶.
- ۶۷- جائیه/۳۳.
- ۶۸- توبه/۳۷.